

نامه ای به تروتسکیست های آمریکا

مقدمه ی سردبیران: نامه ی زیر از لنون تروتسکی، نخستین مکاتبه ی میان وی و جنبش تروتسکیستی آمریکا بود. این نامه اندکی پس از اخراج او به ترکیه در سال ۱۹۲۹ به رشته ی تحریر درآمد، زمانی که وی هنوز در بی اوغلو، بخش خارجی قسطنطنیه، اقامت داشت. این نامه بیش از یازده سال پیش، قبل از قدرت گیری هیتلر، قبل از جنگ های داخلی اتریش و اسپانیا یا عروج جنبش کارگری نیرومند فرانسه نوشته شد و یک دهه پیش از آغاز دومین جنگ جهانی. برخی بخش های متن کهنه شده و با سیر رویدادها عقب رفته اند. کمینترن دیگر بیش از آن که قابل اصلاح باشد منحنط شده و انترناسیونال چهارم به یک ضرورت تاریخی در مبارزه برای رهایی کلیه ی ستمدیدگان مبدل شده است. این فرصت را یافته ایم که نامه ی مذکور را به خاطر جاذبه ی تاریخی و همین طور صحت بسیاری از نکات آن و پیش بینی های تأیید شده درباره ی تحولات امروزین ایالات متحده ی آمریکا، باز انتشار دهیم.

* * *

نامه ای به بلشویک لنینیست ها

سردبیران میلیتانت

دوستان گرامی:

نشریه ی شما را با علاقه ی وافر دنبال می کنم و از روحیه ی مبارزه جویانه اش به وجد می آیم. تاریخ منشأ اپوزیسیون آمریکا خود بسیار منحصر بفرد و

آموزنده است. پس از پنج سال مبارزه علیه اپوزیسیون روسیه، سفر اعضای کمیته ی مرکزی حزب آمریکایی (حزب کمونیست- ویراستار) و حتی دفتر سیاسی آن به کنگره ای در مسکو لازم بود تا برای نخستین بار پی ببرند که این به اصطلاح «تروتسکیزم» چیست. این واقعیت به تنهایی در حکم کیفرخواست کوبنده ای است علیه رژیم حاکمیت پلیسی حزب و تحریفات مسموم آن. «لاوستون» و «پیپر»^۱ خالق این رژیم نبودند، اما افسران ستاد آن هستند. من لاوستون را متهم به یک تحریف ایدئولوژیک شنیع کردم (نگاه شود به کتابم با عنوان «اروپا و آمریکا»). تحت یک رژیم نسبتاً نورمال، همین به تنهایی کفایت خواهد کرد که فردی را تا مدت های مدید، اگر نه تا ابد، به خاک بسپارد یا دستکم وادار به اعتراف و ابراز ندامت کند. اما تحت رژیم کنونی، «لاوستون»ها برای تحکیم دوباره ی جایگاه خود تنها نیاز دارند که لجوجانه تحریفاتی را که افشا شده اند تکرار کنند. آن ها این کار را با بیشرمی تمام به تقلید از رؤسای خود انجام می دهند. روح «لاوستون»ها و «پیپر»ها اساساً در تقابل با روح انقلاب پرولتری است. دیسیپلینی که ما برایش تلاش می کنیم- و ما البته برای یک دیسیپلین آهنین تلاش می کنیم- تنها بر پایه ی اعتقاداتی می تواند بنا شود که آگاهانه جزئی از گوشت و خون شده باشند.

فرصت ارتباط نزدیک با سایر عناصر حاکم حزب کمونیست آمریکا را نداشته-ام- به جز مطمئناً «فاستر». فاستر همیشه برای من باجَنم تر و قابل اعتمادتر از لاوستون و پیپر به نظر می رسید. در انتقادهای فاستر به رهبری رسمی حزب همیشه موارد درست و دقیق زیادی بود. اما تا جایی که او را می فهمم، فاستر یک تجربه گرا است. او نمی خواهد یا نمی تواند که تفکر خود

^۱ - لاوستون و پیپر در آن مقطع در رهبری حزب کمونیست آمریکا بودند و اخراج تروتسکیست ها را با آغاز کارزارهایی از خشونت علیه آنان هدایت کردند؛ اقداماتی که متعاقباً از سوی گروه لاوستون انکار شد.

را تا به آخر پیش ببرد و بر مبنای انتقادهای خود به حکم کلی ضروری برسد. به همین دلیل هرگز برایم روشن نبوده که انتقاد فاستر او را به کدام سو هل می‌دهد: به سمت چپ یا راست سائتریزم رسمی. باید به یاد آوریم که در کنار اپوزیسیون مارکسیستی یک اپوزیسیون فرصت طلب نیز وجود دارد (براندلر، تالهیمر، سوورین و سایرین). همین تجربه گرایی است که ظاهراً کل شکل فعالیت فاستر را به او تلقین می‌کند: یعنی مبارزه علیه شیطان کوچک با حمایت ابلیس. فاستر سعی می‌کند خودش را با درآوردن به رنگ دفاع از استالینیزم پنهان کند تا از این مسیر قاچاقی به سمت رهبری حزب آمریکایی حرکت کند. در سیاست انقلابی بازی قایم موشک هرگز تاکنون نتایج جدی به بار نیاورده است. بدون یک موضع کلی اصولی بر سر مسائل انقلاب جهانی و پیش از هر چیز مسأله ی سوسیالیزم در یک کشور، شما نمی‌توانید پیروزی های انقلابی جدی و دائمی داشته باشید. بلکه فقط می‌توانید پیروزی های بوروکراتیک داشته باشید، نظیر آن چه استالین دارد. اما بهای این موفقیت های مقطعی با شکست پرولتاریا پرداخت می‌شود و فروپاشی کمینترن. گمان نمی‌کنم فاستر حتی به آن اهداف درجه دومی هم که دنبال می‌کند دست یابد، چرا که «لاوستون»ها و «پپر»ها برای پیشبرد یک سیاست سائتریزم بوروکراتیک به مراتب مطلوب تر هستند، چون شخصیتی واقعی ندارند و بیست و چهار ساعته آماده اند که به هرگونه زیگزاگی بسته به ضرورت های اداری خدمه ی استالین دست بزنند^۲.

^۲ - لاوستون و پپر که در جریان بحث های حزب کمونیست، متحد بوخارین بودند، پس از اطلاع از این که طی «کنگره ای پشت پرده» در جریان کنگره ی ششم کمینترن تصمیم به خلاصی از شر بوخارین گرفته شده است، تلاش کردند مهره ها را تعویض کنند، اما دیگر برای اعلام وفاداریشان به استالین بیش از حد دیر بود. تداعی شدن آن ها با بوخارین آن ها را مظنون و رهبریشان را در ایالات متحده محکوم به فنا کرده بود.

کاری که اپوزیسیون آمریکا باید انجام دهد از اهمیتی تاریخی و بین المللی برخوردار است. چرا که در تحلیل نهایی تاریخی، تمامی مشکلات سیاره ی ما در خاک آمریکا حل خواهد شد. شواهد زیادی به نفع این برداشت وجود دارد که از منظر نظم انقلابی، اروپا و شرق جلوتر از ایالات متحده می ایستند. اما سیر رویدادها می تواند به شکلی باشد که این نظم به نفع پرولتاریای ایالات متحده شکسته شود. به علاوه حتی اگر فرض کنید آمریکایی که کل دنیا را می نرزاند آخر از همه به لرزه خواهد افتاد، این خطر باقی است که شرایط انقلابی در آمریکا پیشتر از پرولتاریای آمریکا را غافلگیر کند، همان طور که در آلمان ۱۹۲۳، انگلستان ۱۹۲۶ و چین ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ چنین شد. ما حتی یک دقیقه هم نباید این واقعیت را از یاد ببریم که قدرت سرمایه داری آمریکا بیش از پیش بر بنیان یک اقتصاد جهانی با تضادها و بحران هایش استوار است، هم از حیث نظامی و هم انقلابی. این بدان معنی است که یک بحران اجتماعی در ایالات متحده شاید خیلی سریع تر از آن چه بسیاری فکر می کنند فرابرسد و از ابتدا تحولی پرتب و تاب داشته باشد. از این رو چنین نتیجه می شود که آمادگی ضرورت دارد.

تا جایی که می توانم قضاوت کنم، حزب کمونیست رسمی شما خصوصیات اندکی از حزب سوسیالیست قدیم به ارث نبرد. این موضوع زمانی برایم روشن شد که پیر توانست حزب کمونیست آمریکا را با مانور مفتضحانه ای به حزب «لافولت» بکشاند. این سیاست مبتذل فرصت طلبی پارلمانی در پس این قبیل و راجی های «انقلابی» پنهان شده که انقلاب اجتماعی در ایالات متحده را نه پرولتاریا، که کشاورزان تباه شده انجام خواهند داد. وقتی پیر تئوری اش را هنگام بازگشت از آمریکا به من توضیح داد، تصورم بر این بود که باید با یک مورد عجیب و غریب انحراف فردی برخورد کنم. تنها با اندکی تلاش فهمیدیم که

{این تنوری} کاملاً نظام مند است و حزب کمونیست آمریکا به این نظام کشیده شده. سپس بر این روشن شد که این حزب کوچک نمی‌تواند بدون بحران‌های درونی عمیقی که آن را در برابر پیریزم و سایر بیماری‌های مضر واکسینه خواهد کرد، تحول پیدا کند. نمی‌توانم این‌ها را بیماری دوره‌ی کودکی بنامم. برعکس این‌ها بیماری‌های دوره‌ی سالخوردگی هستند، بیماری‌های اختگی بوروکراتیک و نازایی انقلابی.

به همین دلیل است که گمان می‌کنم حزب کمونیست بسیاری از کیفیات حزب سوسیالیست را با خود حمل می‌کند، که با وجود جوانی‌اش، مرا با ویژگی‌های کهن سالگی خود حیرت زده کرد. برای اکثر آن سوسیالیست‌ها- لایه‌های حاکم مدّ نظرم است- سوسیالیزم یک مسأله‌ی فرعی است، یک دغدغه‌ی دست دوم برای پُر کردن اوقات فراغت. این حضرات شش روز هفته را مصروف مشغولیات روشنفکرانه یا کسب و کار می‌کنند و با توفیق به مال و اموالشان می‌افزایند و روز هفتم خودشان را با مشغولیت به آرامش روحی و روان راضی می‌کنند. در کتاب خاطراتم («زندگی من»- ویراستار) این نوع «بابیت»های* سوسیالیست مآب را ترسیم کرده‌ام. مشخصاً کم نیست تعداد این حضراتی که توانسته‌اند با لباس مبدل خود را کمونیست جا بزنند. اینان نه مخالفین روشنفکر، که دشمنان طبقاتی هستند. اپوزیسیون مسیر خود را نه با «بابیت»های خرده بورژوا، بلکه با «جیمی هیگینز»های پرولتری باید پیش ببرد که برایشان کمونیزم، وقتی جسم و جانشان را تسخیر کرد، به محتوای همه‌ی زندگی و فعالیتشان بدل می‌شود. در فعالیت انقلابی هیچ چیز نفرت‌انگیزتر و خطرناک‌تر از تفنن‌گرایی خرده بورژوازی محافظه‌کار و

* «بابیت» قهرمان رمانی به همین نام از سینکلر لوئیس (۱۹۲۲) است که در آن فرهنگ و جامعه و رفتار جامعه‌ی آمریکایی و پوچی زندگی طبقه‌ی متوسط آمریکا و فشار آن برای راحت طلبی به سخره گرفته می‌شود.

خودخواه و خودشیفته و ناتوان از ایثار به اسم ایده های بزرگ، نیست. کارگران پیشرو باید این قاعده ی ساده، اما تغییرناپذیر را سخت و سخت دنبال کنند: آن رهبران یا نامزدهای رهبری که در دوره های آرامش و روزمرگی ناتوان از فدا کردن وقت و نیرو و داشته هایشان در راه هدف کمونیزم هستند، بیش از هر کسی در دوره ی انقلاب به خائنین مستقیم تبدیل می شوند یا سر از اردوگاه کسانی درمی آورند که منتظر می نشینند تا ببینند پیروزی از آن کدام طرف است. اگر عناصری از این دست در رأس حزب قرار بگیرند، بدون تردید با فرارسیدن آزمون اصلی آن را نابود می کنند. آن بوروکرات های بی کله ای که صرفاً خود را همان طور به کمینترن اجاره می دهند که به سردفتر اسناد رسمی و مطیعانه خودشان را به هر رئیس جدید وفق می دهند، وضع بهتری ندارند.

البته اپوزیسیون، یعنی اپوزیسیون بلشویک-لنینیست، شاید همسرانی در کنار خود داشته باشد که هرچند تماماً خود را وقف انقلاب نمی کنند، اما خدماتی هم به هدف کمونیزم می رسانند. قطعاً استفاده نکردن از آنان خطا خواهد بود، چون می توانند سهم قابل توجهی به فعالیت ادا کنند. اما این همسفرها، حتی صادق ترین و متعهدترینشان، نباید تظاهر به رهبری کنند. رهبران باید در لحظه لحظه ی کار روزانه ی خود در پیوند با کسانی باشند که رهبری می کنند. کار آن ها باید در پیش چشم توده، فارغ از این که این توده در مقطعی معین چه قدر کوچک باشد، پیش برود. من یک پول سیاه هم برای آن رهبری ای ارزش قائل نیستم که با تلگراف مسکو یا هر جای دیگری فراخوانده می شود، بدون این که توده ها حتی توجهی به آن داشته باشند. چنین رهبری ای به معنی ورشکستگی تضمین شده از پیش است. ما باید مسیر خود را با پرولترهای جوانی پیش بگیریم که مشتاق دانستن و مبارزه کردن هستند و قادر به فداکاری. از چنین افرادی است که باید کادرهای حقیقی حزب پرولتاریا را جلب کنیم و تعلیم دهیم.

هر عضو سازمان اپوزیسیون باید موظف باشد که چندین کارگر جوان - ۱۴ ساله به بالا را زیر نظر و راهنمایی خود داشته باشد. ارتباط مستمر خود را با آن ها حفظ کند. به آن ها در امر خودآموزی کمک کند. مسائل مربوط به سوسیالیزم علمی را آموزش دهد. به طور نظام مند سیاست انقلابی پیشتاز پرولتاریا را به آن ها معرفی کند. یک عضو اپوزیسیون که خود به اندازه ی کافی آماده ی چنین فعالیتی نیست باید پرولترهای جوانی را که جذب کرده به رفقای باتجربه تر و مجرب تر بسپارد. ما کسانی را نمی خواهیم که از فعالیت ناهموار هراس دارند. بلشویک خواندن یک انقلابی، تعهداتی به دنبال دارد. اولین این تعهدات، مبارزه برای جوان پرولتر، برای هموار کردن مسیر به سوی ستمدیده ترین و فراموش شده ترین لایه های آن است. آن ها نخستین کسانی هستند که زیر پرچم ما می آیند.

بوروکرات های اتحادیه های کارگری، درست مثل بوروکرات های کمونیزم جعلی، در فضای پیشداوری های اشراف منشانه ی لایه های فوقاتی کارگران زندگی می کنند. یک تراژدی خواهد بود اگر اعضای اپوزیسیون حتی کم ترین درجه ی آلودگی را به این خصوصیات پیدا کنند. ما می بایست نه فقط این پیشداوری ها را طرد و محکوم کنیم، بلکه آن را تا آخرین بقایا و آثارش از آگاهی خود بزداییم. ما باید راه دسترسی به محروم ترین و تاریک ترین لایه های پرولتاریا را بیابیم. شروع آن از سیاهان است که جامعه ی سرمایه داری به طبقه ی طردشدگان تبدیل کرده. آن ها باید در وجود ما برادران انقلابی خود را ببینند. این تماماً به انرژی و از خودگذشتگی ما برای کار بستگی دارد.

از نامه ی رفیق کائن چنین درک می کنم که مصر هستند شکلی سازمانیافته تر به اپوزیسیون بدهید. من تنها از این خبر استقبال می کنم. این تماماً از همان خطی پیروی می کند که در بالا تشریح شد. در کاری که دارید انجام می دهید،

وجود یک سازمان خوش ترکیب ضروری است. غیاب روابط تشکیلاتی روشن، از سردرگمی روشنفکرانه نشأت می‌گیرد یا بدان منجر می‌شود. قیل و قال بر سر یک حزب دوم و یک انترناسیونال چهارم صرفاً مضحک است و باید آخرین چیزی باشد که ما را متوقف می‌کند. ما هر درجه هم که ناامید باشیم انترناسیونال کمونیست را با بوروکراسی استالینیستی، یعنی با سلسله مراتب «پپر»ها، یکسان نمی‌گیریم. بلکه از آن در برابر اشتباهات و تخطی‌های غول‌پیکر کنگره‌های پنجم و ششم و در برابر دم و دستگاه غاصب سانتریست‌هایی که یک پهلو دارند کلاً به سمت صفوف ترمیدوری‌ها می‌روند، دفاع خواهیم کرد.

برای هر مارکسیستی روشن‌تر از روشن است که علیرغم منابع مادی هنگفت دم و دستگاه استالینیزم، جناح حاکم فعلی کمینترن به لحاظ سیاسی و نظری مرده است. پرچم مارکس و لنین در دستان اپوزیسیون قرار دارد. تردیدی ندارم که شاخه‌ی آمریکایی بلشویک‌ها، جایگاهی شایسته تحت لوای این پرچم به خود اختصاص خواهد داد.

با درودهای صمیمانه،

ل. تروتسکی

قسطنطنیه، مارس ۱۹۲۹

ترجمه: آرام نوبخت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۵